

وَمَنْ يَقَعْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ



مَطْبَعُ مَدِينَةِ مَكَّةَ الْمُطَبَّعِ الْمُطَبَّعِ
مُطَبَّعُ مَدِينَةِ مَكَّةَ الْمُطَبَّعِ الْمُطَبَّعِ



۲۶۹۲۲	والتی
۸۰	تاریخ
۱۳۰۹	تخانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد سپاس خدای تبارک تعالیٰ بکنشایندۀ درامی عطا بخشندۀ خلعتهای هدی و سلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند مادی و ظاهر مرا آنکس که راه راست جوید و الزام پیر میرسد که از حد فرمان گذرد و صاحب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنانکه زنده سانسند سنت را تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله تعالی فی الآخرة والاولی که بعضی از احیای اجداد اولی الاباب و فقیرم شد که ما محبت و رضی و جعل ما لهم الی الدرجات العلیٰ ازین فقیر ترجمه کتاب نور العیون فی تخیض سیر الایمن المأمون که فراموش علامه زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بی الناس است قدس الله سره العزیز و خواستند از اجابت مسؤل ایشان چاره ندید و در بعضی مواضع بسبب ضعف روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب زیادت و نقص و تبدیل تصرف کرد و تقبل الله ذلك منی و منه و جعله مخالفاً لوجه الکرم انه قرین محبت رؤف رحیم و سیمیه بسره و المحزون فی ترجمه نور العیون پیغامبر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام محمد صلی الله علیه و سلم بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
 قصی بن كلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر
 بن کنانة بن خزیمة بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
 اینقدر متفق علیست و اما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار
 و اما در آنحضرت صلی الله علیه و سلم آئینه است بهمت و نبی بن عبد مناف بن زهره
 بن كلاب بن مرة و ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دوشنبه متفق شد از
 شهر برج الاصل انسانی که در بعضی از کتب گفته اند بتاریخ و بعضی گفته اند بتاریخ سیوم و بعضی
 بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند بالجمله شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در حرکت آمد که شکسته سنی آنکه شنیده شد آواز وی و اتفاقاً در آنجا چهارده کنگره و مجرد
 آتش فارس نمرده بود پیش از آن بهزار سال خشک شد چشمه ساه و شیر داد
 آنحضرت راضی الله علیه و سلم حلیمه بنت ابی ذؤیب و نزدیک حلیمه شگافتند
 آنحضرت راضی الله علیه و سلم و پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد از آن که پر
 آوردند نصیب شیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت راضی الله علیه و سلم و بیه
 کنیزک ابی لهب در کنار داشت آنحضرت راضی الله علیه و سلم امّ ایمن حبشیه که
 نامش بركه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امّ ایمن را میراث یافته بودند
 از پدر خود عبد الله پس چون کلان شدند آن را از او ساختند و در نکاح زید بن حارثه
 دادند و وفات یافت عبد الله و والد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در شکم والده خود بودند و بعضی گفته اند که طفل دو ماهه بودند و بعضی
 طفل بیست ماهه و بعضی گفته اند طفل بیست ماهه و وفات یافت والده آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم طفل چار ساله بودند و بعضی گفته اند
 طفل شش ساله و شکلی برورش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد جد آنحضرت عبد

چون عمر شریف پنهان سال دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب وفات یافت
 متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد ابوطالب چون عمر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بدوازده سال دو ماه و ده روز رسید بیرون آمدند همراه
 عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون بشهر بصری رسیدند آنحضرت صلی
 علیه و سلم مخیر اگر اهب دید و شناخت بعلاستی که میداشت پس پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفت و گفت ای
 رسول رب العالمین ست خواهد فرستاد این را خدا یا تعالی تا رحمت باشد بر
 راه راسته و فتنه نشاء آمدید نه مانع هیچ سنگی و نه درختی مگر که بسجده افتاد و سنگش
 سجده نمی کند مگر پیغمبر را و بر آئینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت
 ابوطالب اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند گشت یهود و بنی امیه
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بکه باز فرستاد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با پیغمبر غلام خدیجه رضو در تجارتی که
 برای خدیجه بود پیش از آنکه در عقد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آید پس چون
 داخل شدند در شام فرد آمدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیر سایه درختی تنو
 صومعه را می پس گفت آن را اهب که فردا نیامده ست زیرا این درخت بیچاره
 مگر پیغمبر می گفت بمیره که چون نیم روز میشد گرمی به نهایت میرسید و در
 فردمی آمدند و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم سایه می کردند و چون آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از آن سفر رجوع کردند در نخاح آوردند خدیجه بنت خویله را و در
 حال عمر شریف بیست و پنج سال دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده
 و چون عمر شریف بیست و پنج سال رسید حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را
 بدست شریف خود و چون عمر شریف پهل سال یک روز رسید خدا تعالی آنحضرت را

راصلی الله علیه وسلم فرستاد به نبوت و انذار و بشارت و آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 جبریل علیه السلام در غار حرا آید پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمودند من خواننده نیستم
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبریل تا آنکه به نهایت رسید
 من بعد از آن مرا گذاشت پس گفت اقرأ یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ
 و بر گرفت در نوبت سوم گفت اقرأ یا هم ربیک الذی خلقنا قوله تعالی اَلَمْ یَعْلَم و
 ابتداء نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد از آن بسانگ بلند
 اظهار کردند حکم خدا تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکو خواهی قوم در پیغند اشتغال
 مکه از فرط بیداشتی باید از برخاستند و محاصره کردند آنحضرت راصلی الله علیه وسلم و شغب
 پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم قیامت کردند در آنجا در محاصره مدتی کم از سه سال المبعیث
 در محاصره ماندند بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره و در آن وقت
 عمر شریف چهل و نه سال بود بعد از آن هشت ماه و بیست و یک روز وفات یافت بواسطه
 و وفات یافت خدیجه بعد از ابطال بستن روز چون عمر شریف به پنجاه سال و سه ماه رسید
 در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن تصنیفین آمدند و اسلام آوردند و چون عمر
 شریف به پنجاه و یک سال و نه ماه رسید خدا تعالی آنحضرت را بمحراج مخصوص گردانید
 نخست از مابین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد از آن
 براق حاضر کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران سوار شدند بعد از آن بر دوشته شدند
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوی آسمانها و فرض گردانیده شدند چنانچه و چون عمر
 شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول
 و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده سال تمام بعد از آن متوفی
 شدند هم در آنجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطبوعه توان
 یافت و بتود غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نجات بیست و پنج و بقولی بیست و شش

در روز نهمی است بلکه در آن است

کارزار کردند از آنجمله در وقت غزوه بدر و احد و خندق و جنگی که بنام جنگ بدر و احد و خندق و غیره
 و طایفه و بقول و روادی القرنی غایبه و بنی نصر نیز کارزار واقع شده بود و
 بودند نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب به پنجاه و نوبت عبارت از
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لشکری بجای فرستند و خود در آن لشکر باشند
 حج گزارند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن که حج فرض شد یکبار قبل از
 دو بار حج گزارده بودند و بیرون آمدند از خانه خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد
 از آنکه شاه کردند و در غن خوشیدی در بدن بالیدند پس فرود آمدند بنزدی الحلیه و آنجا
 شب گذرانیدند و فرمودند امشب بمن آینده آمد از جانب پروردگار من و
 نماز کن درین وادی مبارک بگو عَزَّوَجَلَّ فی حق حجتی حاصل سعی این کلمه آن است که
 حج و عمره هر دو کن و این با دفعه قرآن گویند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 احرام برد و بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز یکشنبه وقت صبح از جانب
 گدار و طواف کردند برای قدم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و باقی
 رفتند چهار بار بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفاء و سواره مید و دیدند در وسط
 وادی بعد از آن امر کردند کسانی را که بدنی همراه خود نیاورده بودند تا که فتح کنند
 حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس چون روز تریه رسیدن
 تاریخ ششم است از ماه ذیحجه متوجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب
 عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد
 روان شدند بسوی عَرَفَه و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعرَفه
 خیمه برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وادی نمره که طرف وادی عرفات
 زده بودند پس در آن خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زایل شد آنگاه
 خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعه جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد

عکس از کتابت کرده
 بدوزن ساریا کرمی
 بطن علی اندک مشک
 رسول صلی الله علیه و سلم
 از نظرات و کلمات
 شنیدگان
 و چون با وجود
 جمع بدوزن و کلمات
 و کلمات و کلمات

خود بدوزن و کلمات است در کلمات است

بعد از آن روان شدند بسوی موقت که وسط وادی عرفات است آنجا پیوسته و
 و تبلیل میکنند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد از آن روان شدند بسوی مزد و کعبه
 غروب آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح کردند بعد از آن وقت کردند در شهر الایام
 روشن شد وقت بعد از آن روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس از آن
 در جمره العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام نشرین می انداختند پاره بر سه خمره
 هفت هفت سنگریزه ابتدای کردند بان خمره که متصل خیف است و خیف زمین
 گویند و مراو آنجا جامی است که مسجد نبی در آن واقع است بعد از آن خمره میانه بعد از آن
 خمره عقبه و در آن می کردند و بعد از آن یک خمره اولی ثانیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نحر کردند و اول روز از ایام نبی در آن شدند بسوی کعبه طواف کردند و وقت طلوع
 بعد از آن بسقاییه آمدند و آنجا جامی است که آب زمزم در آن جمع میکنند پس از آنجا آب
 و تناول فرمودند بعد از آن منی رجوع کردند و چون سیوم روز شد از ایام نشرین کوچ کردند
 و بحصب فرود آمدند و آنرا بخالعه کردند عایشه رضی الله عنها را که از میثم احرام بسته
 جام کند و بعد از آن از فرمودند فکر پاکوچ کردن طواف و اع کردند و متوجه شدند بسوی عینه آنحضرت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در راه فقهه بودند آنحضرت میانه تفهیدنگ آمیخته می بیند پاره بود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری بعد بود و منی آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیدند
 بنزد گوش و بجد پیری خریداری بودند و در سروریش آنحضرت صلی الله علیه و سلم است
 سوی سفید بودند و روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند ماه
 چهار و هم نیک تن معتدل بدن بودند اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم
 مهتاب و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم لطف و نازکی اگر کسی
 دور میدید جمال نازکی ادراک میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحظت شیرینی می فمید
 شیرین گفتار بودند آنحضرت صلعم و کشاده پیشانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند

سند و این مورد
 بهیچ وجه
 اگر نبود

بیان حلال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بنی نهم خساره کشاده دمان روشن کشاده دندان میان دوشانه آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه سلم خاتم نبوت بودی گفت صفت کنند آنحضرت صلعم که ندیده ام پیش از آن
 حضرت و نه بعد آنحضرت صلعم مثل آنحضرت و آنحضرت صلعم فرمودند نام من محمد
 و احمد و ماسی که سبب من نابودی کند خدا بیتی کفر او عاشر که پیش از همه محسور خواهد شد
 و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و بی التوبه و بی الرحمتی
 الملمیه نیز آمده و خدا بیتی آنحضرت را سبب سخت بشارت و تذر و خوف و رحمت و رحمت
 و محمد و احمد و ایس و مزمل و مدثر و عبد ربه سبحان الذی استری بعبد و لیل و عبد
 در آیه و آیه لما قام عبد الله نعوه و منذر در آیه انما انت منذر و اسما و دیگر نیز علی
 کرده اند و این اسما همه بیان صفات آنحضرت است صلعم و سوال کرده شد عایشه صلی الله علیه و آله
 عنها از خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله
 قرآن مجید خشم می آمدند برود حق غضب قرآن و خوشنودی شدند بر حسب شوق
 قرآن خشم نمی آمدند برای نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود و لیکن وقتیکه ضامن
 کرده میشد حق از حقوق خدا بیتی آن مقام می کشیدند محض برای خدا و چون خشم می
 میخکست تاب خشم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیداشت و بودند آنحضرت شجاع ترین مردم
 و سخی ترین و کیم ترین ایشان هرگز نبود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدم و ب
 نمی مانند و خانه آنحضرت دیناری نه در پی اگر باقی می ماند چیزی نمی یافتند کسی که بگوید
 بناگاه شب میشد هرگز خانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند از آن چیز و برسانند
 آنرا بمسئولان هرگز نمی گرفتند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر
 قوت یکساله اهل خود و از از آن تر جنبی که بدست می آمد مثل خراج و بعد از آن
 ایاری کردند و دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه اخیاناً محتاج میشدند بقوت پیش
 از گذشتن سال آنحضرت بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین

ترین ایشان در عهد و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین
 مردم و با حیا تر از دختر ناکد خدا که در پرده خود باشد و فرو و اندازنده نظر بر زمین بود و نظیر
 آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاده تر از نظر آنحضرت بسوی آسمان بیشتر مگر بسوی آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بگوشه چشم بود و بودند بسیارترین مردم با اعتبار تواضع قبول منفرد
 دعوت کسی و دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق
 کج میساختند و اندر برای گریه پس بر نمیداشتند آن را تا وقتیکه سیراب شود آن گریه را و
 شفقت و بودند و عیفت ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و
 بسیارترین مردم در گرامی داشتن یاران خود در از غنی کردن پای مبارک خود و
 ایشان جای رافراخ میساختند چون بسبب ازدحام تنگ میشد و زانو آنحضرت صلعم
 پیشتر نمی شدند از زانوی پهنشین خود هر که آنحضرت را بناگاه دیدی بیت خودی
 که صحبت داشتی نهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلعم رفیقان بودند که بوی
 گرد آرد آنحضرت صلعم بودند اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش میشدند
 تا سخن آنحضرت صلعم شنوند و اگر بخیزی امر میفرمودند شتاب کردند بسوی فرمان
 آنحضرت صلعم ابتدا بسلام می کردند با بر که ملاقات می نمودند و تیز و تجل میکردند برای
 ملاقات یاران خود یعنی لباس و شانه و مثل آن خبر میکردند از اصحاب سوال میکردند
 احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت می میکردند و اگر در سفر رفته بودی برای
 دعای می کردند و اگر مرده بودی در حق می ایستادند و انا لله و انا الیه راجعون می گفتند و از پس او
 دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که از رده شده است بسوی او میفرستادند تا اگر در حال
 شوند بروی در خانه وی و برون می آمدند بسوی باغبای یاران خود و بخوردند و نصیحت
 ایشان را و استمالت میکردند دل اشرف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و در
 نمی داشتند تازه روی از بچسب قبول میکردند عذر عذر آورنده توانا و ناتوان نزدیک

آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیکند باشند بجای آنکه
 پس پشت آنحضرت صلعم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیکند
 بچاکس را که پیاده رود و همراه آنحضرت صلعم وقتی که سواره میفرستاد آنکه او را نیز سوار کنند
 اگر وی از سوار شدن امتناع کردی میفرمودند از من پیشتر و تا مقام مطلوب خود خد
 میکردند کسی که خادم آنحضرت صلعم بودی و آنحضرت را صلعم غلامان و کنیزکان بودند
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بران جماعه بلند میتمیزی کردند در خوردنی و پوشیدنی
 آنش گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس ششم بخدا که
 صحبت نداشتم با آنحضرت صلعم در حضور نه در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم مرا
 بود از خدمت من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و بیچگاه نگفتند مرا آفت و آنکه
 تنگدانی ناخوشی است و نفرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی را که نکردم چرا
 نکردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفری پس امر کردند بدست خن
 گو سفندی پس شخصی گفت فوج این بر زنه من دیگری گفت پوست کندن این
 بر زنه من دیگری گفت بختن این بر زنه من آنحضرت صلعم فرمودند بهم آوردن چشمه
 بر زنه من آنجماعه عرض کردند که بجای آنحضرت صلعم ما این کار را کفایت کنیم فرمودند
 میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد و لیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم و بلند
 جویم بر شما هر آنکه حق تعالی مکرده میدارد از بنده خود این خصلت را که متمیز باشد
 میان یاران خود بعد از ان ایستادند و جمع کردند هم میوه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری
 پس سر و آمدند از اشتر بسوی نماز بعد از ان رجوع کردند بسوی شتر پس بعضی اصحاب
 آنحضرت عرض کردند یا رسول الله کجا میرودید فرمودند میخواهم که بند کنم پای شتر خود
 عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردان اگر چه
 در یک پاره از سواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر از ذکر

با ذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجای می نشستند همانجا که منتهی می شد مجلس نشیمن اول
 که مجلس سیدان همانجا می نشستند و قصد صد مجلس میکردند و همین خصلت امر میکردند
 مسکین را هر یکی را از همتش میان خود نصیب می میدادند یعنی بحسب حال هر کسی که اقام
 و توجه مبذول می داشتند نیکو داشت همتش آنحضرت که کسی که گرامی ترست از دوی
 آنحضرت صلعم یعنی بوجهی با هر یکی بشاشت می کردند که هر کسی میدانست که دوی می تر
 و اگر کسی با آنحضرت صلعم می نشست آنحضرت صلعم بر پنجاستند از آن مجلس تا آنکه آن
 شخص برخیزد و اگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب اذن می کردند از دوی و در و بروی
 کسی میگفتند آنچه دوی ناخوش دارد و مقابله نمی کردند بدخوی و بی ادبی کسی با منند
 بلکه عفو می کردند و در می گذشتند و عیادت می اران میکردند و فقیران را دوست میدادند
 و با ایشان بمنشین میکردند و بر بنانه ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیدانستند هیچ فقیر
 بسبب فقر او و همت نمیخوردند از هیچ پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میدادند
 نعمت الهی را اگر چه اندک باشد و بنکوبش یا دینی کردند از آن نعمت هیچ خصلت را
 هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند و الا ترک نمودند
 و خبر داری احوال همسایه میکردند و همان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله
 علیه و آله سلم زیاده تر از همه مردم در ششم و بهترین ایشان در تازه روی هیچ وقت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله سلم نمی گذشت در غیر عمل برای خدا تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری
 و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار کردند آسان ترین آنها الا آنکه در
 قطع رحم باشد و اگر قطع رحم میبود از دوی دورترین مردم بودند یعنی با بلیغ و جوه از
 احترازی کردند میداختند با پوش خود را و پیوند میکردند جامه خود را و سوار میشدند بر
 و استر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام و غیر آن را و تسبیح میکردند
 روی اسب خود را بگوشه آستین خود یا بگوشه چادر خود و آنحضرت دوست میدادند

قال وناپسند میکردند طیره را و فاک عبارت از آن است که کسی چون بکاری متوجه شود
 و کلمه نیک بگوشت می رسد مثل پراشند و یا سالم باستماع آن خوشوقت شود و طیره عبارت
 از شگون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب راست و چپ یا آواز کردن زاع و نهان
 آن گیرند و چون حاصل شد چیزی که آن را دوست میداشتند میفرمودند الحمد لله رب العالمین
 الحمد لله رب العالمین چون حاصل شد چیزی که آنرا ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله رب العالمین
 و چون بموضع طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند
 الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و از او آنا و جعلنا مسلمین و بیشتر شستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بقبله بودی بسیار میکردند ذکر و کم می گفتند سخن بهیچ وجه و در از میگرداند نماز را و گاه میآید
 خطبه و طلب مغفرت میکردند از خدا تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده میشد
 سینه مبارک را در حال نماز آوازی مثل آواز جوش دیگ مس سبب بجا و آنحضرت
 صلعم روزه میداشتند روز دوشنبه و در پنجشنبه و سه روز از به راه و روز عاشورا
 و کم بود که روز جمعه بی روزه باشند و در پنج ماهی بیرون رمضان چندان روزه نمیدادند
 که در شعبان و یک آنرا از اصل آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب میفتند
 چنان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نمی خفت دل آنحضرت صلعم بسبب انتظار حاجی
 و متوجه شدن بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند تنبیه میشد دم آنحضرت صلعم
 و غلطی از آنحضرت ظاهر نمیشد و آن صوت شکر است که از بعض خفگان شنیده
 و چون میدیدند در خواب چیزی که پسند نمی کردند می گفتند یا الله لا تشرب لی که و چون
 بمحل خفتن آرام می گرفتند می گفتند رب فنی عذایک یوم یبعث عبادک و چون
 بیدار میشدند می گفتند الحمد لله الذی احیانا بعد ما ماتنا و الیه الفشور و میخوردند صدقه
 و تناول میکردند بربیه را و صدقه آنست که برای طلب ثواب بفقران و دهنده و خصوصاً
 این شخص منظور نباشد و بربیه آن است که برای اکر ام این شخص باشد و اگر کسی بربیه بخند

صاحب
 حاشیه
 در این باب
 میفرماید
 که در خواب
 میفتند

بخدشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم می فرستاد آنحضرت صلعم بمقابلۀ آن مثل آن پائیز
 ازان بآن شخص عنایت می کردند و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه و شد
 جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا ببطافت نشوند خدا تعالی آنحضرت را صلعم کلید می
 زمین عطا کرده بود پس آنرا قبول نکردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده
 نان با سرکه و فرمودند نیکان خورش است سرکه و خورده اند گوشت ماکیان جبار
 و آن طامری است معروف و دوست میداشتند که در او گوشت دست بزرگ
 فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید و ابر آنکه که وی درخت مبارک است آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخوردند بسم انگشت و بعد فراغ می پسیدند آن انگشتان آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم خورده اند نان خور با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و باور
 با خرمای تر و خرمای با سکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شهد و آب نشسته بخورند
 و در میان آب نوشیدن سه بار آوند را از دهن جدا کرده دم می گرفتند و چون بخورند
 که آب باقی مانده را با صحاب عنایت کنند از جانب راست خود شروع میکردند بکبا
 شیر آتش میدادند آنکه فرمودند هر که چیزی از کولات خود باید که بگوید اللهم ارزقنا خیراً
 ثمناً و بهر که شیر آتش داد باید که بعد ازان بگوید اللهم بآرک لنا فیما ورزنا منه و فرمودند
 چیزی که کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 می پوشیدند جامه پشمین و در پامی کردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند
 در پوشیدنی و بهترین جامه مانند یک آنحضرت صلعم قمیص بود و چون جامه نو
 می پوشیدند می گفتند اللهم الحمد کما البسته و اسلک خیره و خیر ما صنع که در خون میشد
 از جامه های سبز و آخیانیک چادری پوشیدند که چزان بر آنحضرت نبود می بستند
 دو گوشه او را میان دو شانه خود و نماز گزارند در آن یک چادر باین کیفیت آنحضرت
 دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شانه و

می پوشیدند روز جمعه چادر سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود و مخطط سرخ و سیاه
 انگشتی از سیم که نقش آن محمد رسول الله بود در خضر دست راست و کاهی در
 خضر دست چپ و خضر نام خردترین انگشتان است و دوست میدهند و خوب
 و ناخوش میشدند از بوی بد و میفرمودند هر آینه الله تعالی بنهاده است لذت من
 زنان و خوشبو و گرداینده است سر و چشم من در نماز و آنچه خاص خوشبو استعمال میکرد
 غالیه آن خوشبویی است مرکب و نیز مشک تنها و بخور میکردند از عود و کافور
 و حشره میکردند با تخم و آن قسم اعلی است از اقسام سرمه و کاهی سرمه میکشیدند
 سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ کاهی سرمه میکردند در حالت صوم و
 بسیار استعمال میکردند و دهن را در سرمه و ریش خود و استعمال دهن میکردند یک روز
 در میان سرمه میکردند بر عایت عدد طاق و دوست می داشتند ابتدا کردن از
 جانب راست در شانۀ کردن و نقلین پوشیدن و ابرت کردن و در همه کار
 و نظر میکردند در آئینه و در سفر از آنحضرت جدا نمی شد چند چیز شیشه دهن سرمه
 و آئینه و شانۀ و مقراض و مسواک سوزن و رشته و آنحضرت صلعم مسواک میکرد
 شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون بجهت برنجاستند و وقت آمد
 برای نماز صبح و آنحضرت صلعم حجامت میکردند یعنی خون میکشاندند و آنحضرت
 مزاج میکردند و نمی گفتند در مزاج مگر سخنی راست یکبار شخصی نزد آنحضرت آمد
 و گفت یا رسول الله سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت
 بچه مرا نتواند برداشت آن زمان دیر گفتند نمیباشد شتر مگر بچه ماده شتر و دیگر باز نی بخند
 آنحضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر من بهمار است و وی حضرت اصلعم
 می طلبید فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم دی سفیدی است مراد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سفیدی بغوله چشم بود و آن زن سفیدی نمودم که مانع نظر

ف

درین
 باب

باشد فمید پس باز گشت آن زن و بکشا و چشم شوهر خود شوهرش گفت ترا چه شد که
 چشم من میکشائی گفت خبر داده ست مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در چشم تو
 سفیدی ست شوهه گفت میچکس نیست الا در چشم وی سفیدی ست و
 زن دیگر نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن
 بجناب خدا یغالی تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام کلان در بهشت هیچ
 چیز از اهل آنجا خواهد شد پس آن زن گریه کنان از مجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 باز گشت فرمودند او را خبر میدی که اهل آنجا خواهد شد در بهشت و در حالت پیری یعنی از غیر جوانان
 خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آینه خدا یغالی میفرماید اِنَّا اَنْشَأْنَا
 اِنْشَاءً فَجَعَلْنَا هُنَّ اَنْکَا رَاعُزًا اَتْرَابًا معنی این آیت بحسب اقتضای این حدیث
 چنین باشد که ما پدید آکنیم مومنات را پدید کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان
 در خیر آن جوان الله اعلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخست در عقد نکاح آوردند
 خدیجه بنت خویلد را و سابقاً این قصه مذکور شد بعد از آن سوره بنت زمره را
 دوی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم میرشد و آنحضرت خواستند که طلاق دهند
 و بر این نوبت خود بعایشه شوا د و گفت مرا برادران هیچ کاریست مقصود من
 که بر انگیزه شوم در ازدواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن عایشه بنت ابی بکر
 صدیق را نکاح آوردند در که پیش از هجرت بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسال
 در راه شوال دوی نوبت شش ساله بود و هم بستر ساختند آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و برادر مدینه در راه شوال دوم از هجرت دوی نه ساله بود و آنحضرت
 وفات یافتند دوی پسر ده ساله بود و دوی وفات یافت مدینه بمقدم رمضان
 سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم هیچ بکر را بجز عایشه را متزوج نکرده اند و کنیت وی ام عبد الله است بعد

بیان ازدواج آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم

از آن حفصه بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بر واسطی آمده که آنحضرت ص
 ویرا طلاق دادند پس نازل شد جبریل و گفت که خدا یتالی شمارا میفرماید که حبت کنید
 زیرا که حفصه بسیار روزه دارد و نماز گزار است و بر وایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 و آله حبت کردند بجهت مهربانی بر عمر رضی الله عنه و الله اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت
 ابی سفیان را و وی را آن وقت در حبشه بود و تهر داد و از انطرف آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بخاشی پادشاه حبشه چهار صد دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان رضی الله عنه
 خالد بن سعید بن العاص و وفات یافت سال چهل و چهارم و بنکاح آوردند ام سلمه
 را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وی آخرین از زوج آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در وفات و بقولی آخرین همه میمونه بوده است و بنکاح آوردند زینب
 بنت جحش را و وی دختر عمه آنحضرت بود و اولاد در عقد نکاح زید بن الحارثه موسی آنحضرت
 صلعم آمد بعد از آن می طلاقش داد و نگاه در از زوج طاهرات داخل شد و وفات یافت
 بعد از سال ستم و وی اولین از زوج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
 وفات بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اولین کسی است که برشته
 شد بر نقش مراد از نقش آن است که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گهواره تا
 باستر تر باشد و بنکاح آوردند جویریة بنت حارث را و وی در غزوه بنی مصلطین
 اسیر شده بود پس حصه ثابت بن قیس افتاد و او مکاتبش ساخت پس بخد مت
 آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوش شکل بود آنحضرت
 فرمودند یا نکنم بهتر ازین او اکم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهی ترا دی یا نه منی
 راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند و وفات
 یافت سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد حضرت فاروق
 بود اسیر شد در غزوه خیبر پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ادش کردند و از او کردند

کردن مہرا و ساختن وفات یافت سال پنجاہم و پنجاہ آوردند و چون مردی غافل
 بن لوید و عبد اللہ بن عباسؓ وفات یافت ہما جا کر آنحضرتؐ آنجا اورا بنکاح آورده بودند نام
 آن موضع سرفست سال چہار و یکم و بقول سال شصت و ششم و بر تقدیر اخیر
 از وراج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باشد در وفات و این جماعہ مذکور است آنانہ کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم از سر ایشان انتقال کردہ بودند و ایشان بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم باقی ماندہ بودند غیر خدیجہ و بنکاح آوردند زینب بنت خرمیہ را سال سیم از ہجرت
 و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زندہ ماند مگر اندکی دو ماہ یا سہ ماہ آنجا و وفات
 یافت و بجز ایشان جماعہ بودند کہ آنحضرت صلعم آنہا را بنکاح آوردند یا خطبہ کردند
 و این امر با بنجام نرسید از آنجملہ فاطمہ بنت صحا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا
 بنکاح آوردند و چون آیہ تمحیر نازل شد وی تمحیر کردند و آنکہ در صحبت آنحضرت صلی
 علیہ وسلم باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت اورا جدا ساختند
 بعد از این پیشک شتر القاطمی کرد وی گفت من بدختم کہ اختیار کردم دنیا و
 از آنجملہ شرافت خواہر و شہ کلبی زنی خواستند اورا و دخول نکردند و خولہ بنت ہریر
 دوی ہمان ست کہ بخشیدہ نفس خود را با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بغیر مہر
 در نکاح آمد و بقول بخشندہ نفس خود ام شریک بود و اسماء جوئیہ گویند چون آنحضرت
 خواستند کہ دست بوی ساند گفت اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْکَ بخدا می پناہم از تو پس آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم مفارقت کردند و عمرہ بنیہ یزید و زنی از غفار و عالیہ بنت طلحہ
 و اینہما طلاق دادند قبل از دخول بنیت الصلت و وی بمر و پیش از آنکہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آنحضرت خواستند کہ نزدیک
 فرمودند ہنری فی شکب نفس خود بمن دہ گفت میچ زن رئیسہ نفس در بازاری
 پس آنحضرت اورا جدا ساختند و خطبہ کردند زنی را پس پدرش گفت کہ دمی سفید

دارد و بوی هیچ علت نبود چون رجوع کرد دماغ سفید یافت و خطبه کردند
 زنی را از پدرش وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده بزمین آنست که کاهی
 بیمار شده است فرمودند و از نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود
 از و اوج آنحضرت با نصد درهم هر زنی را و این قول اصح احوال است مگر صفیه و ام حبیبه
 چنانکه گذشت آنرا و اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم کی قاسم است گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بنام وی بود پس آنحضرت را ابو القاسم می گفتند
 که طیب طاهر بود و لقب وی است و بقولی طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه نام
 کثرت و فاطمه و فاطمه خردترین دختران آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بود پس
 مردند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند
 و این جماعه همه از لطن خدیجه بودند بعد از آن از لطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا
 شد و طفل بمقاد روزه شده در گذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هیزده ماهه
 اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم وفات یافتند الا فاطمه
 که وفات وی بعد آنحضرت پیش از ماه پس زینب در نکاح ابی العاص بود برادر
 برای وی پسری علی نام که در حالت صغر در گذشت و دختری اما نام که چون
 جوان شد امیر المومنین علی او را بنکاح آوردند بعد از فاطمه و بعد علی بنیغره بن نوفل بن
 الحارث بنکاح آورد و از وی پسری زادی بجای نام و فاطمه رضی الله عنها در بنکاح
 امیر المومنین علی بود برادر برای وی حسن و حسین و محسن و رقیه و زینب و کثرت
 محسن در صغر در گذشت و رقیه نیز قبل بلوغ در گذشت و زینب را عبد الله بن جعفر
 بنکاح آورد پس برادر برای وی پسری علی نام و نزدیک وی بمرد و ام کلثوم را
 بنکاح آورد امیر المومنین عمر بن خطاب پسری زید نام برای او برادر و بعد عمر بن
 جعفر بنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت

در بیان
 زینب

حنا

بنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بودند
 برای او پسری عبد الله نام در صغر سن بگذشت و رقیه وفات یافت روزی که عمر
 بن الحارث بشارت فتح بدر بدیدینه آورد پس عثمان بعد از وی بخارج آورد و دام کلثوم
 و وی نیز در عقد عثمان درآمد و شش ماه شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه
 نزدیک عقیقه ام کلثوم نزدیک عقیقه هر دو پسران ابولهب بودند اسامی اعظام و
 و عجات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حادث و فتم و زینب و حمزه و
 عباس و ابوطالب و عبد الکعبه و حنظل و صرار و عقیق و ابولهب و صفیه
 و عائشه و زودی و ام کلثوم و بره و اُمیّه ازین جماعه اسلام آوردند سه کس حمزه
 و عباس و صفیه اسامی موالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین الحارثه و
 پسری اسامه و ثوبان و ابولکبه و وی در بدر حاضر بود و روزی که عمر رضی الله عنه
 خلیفه شد وفات یافت و اُمیّه و شقران بقولی در آنحضرت صلعم و ارث شدند
 از پدر خود و بقولی دیر از عبدالرحمن بن عوف خرید کردند و رباع و بیسار و اورا
 عربیون گشتند و ابورافع و ابوعباس بن خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گذرانیده بودند وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را آزاد
 ساختند و در بخارج وی دادند سلمی را که مولاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس از وی
 پسری متولد شد عبد الله نام که نویسنده امیر المومنین علی بود و ابومویب و فضاله
 و وی بشام وفات یافت و در آنجای این جماعه مذکورین را آنحضرت صلی الله علیه و سلم آزاد
 کرده بودند و در غم که او را رفاعه جدائی گذرانیده بود و وی کشته شد در غم و ده
 وادی بقولی و کز کرده و او را بتوده بن علی یامی پیشکش فرستاده بود آنحضرت او را آزاد ساختند
 و زید جبریل بن بیسار و عبید و طهمان و ابوقریطی از هدیه موقوفه و او اقداب بود
 و بیسار و ابومیسر وی از فنی بود و در حنین او را آزاد ساختند و ابوعسیب اجرام

اعظام و عجات آنحضرت
 صلعم
 موالی آنحضرت صلعم

محل نقل
 نسخ عامه در کتب معتبره
 امیر المومنین

نسخ معتبره
 امیر المومنین

و ابو عبید و سقیفه که نخست غلام ام سلمه بود بعد از ان اورا آزاد کرد و شرط نمود و اما
 که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کند گفت اگر شرط نمی کردی نیز
 مفارقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی کردم و ابو بکر و انجشه که حدی می گفت
 نثران را و ابو امامه و بعضی اهل سیر پیش ازین شمرده اند اسامی کنیزگان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلمی و ام رافع و رضوی و امیمه و ام ضمیر و باریه و غیر
 و ام انیس که برکه نام داشت و در کنار او شسته بود آنحضرت راضی الله علیه و سلم
 شش کس از بنی قریظه و نمونه هفت سعد و حضره و حوئیه اسامی خادان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنس بن مالک و بشه و اشمار دختران حارثه و ربیع
 بن کعب اسلمی عبید الله بن مسعود و عقبه بن عامر و بلال و سعد و ذر و حجر و ذر و غیر
 که برادر زاده یا خواهر زاده نجاشی بود و بکیر بن شدخ لیش و ابو ذر غفاری اسامی
 نکاحیهایی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعد بن معاذ و روز بدر خرا و غیر
 کرد و ذکوان بن عبد قیس و محبان سلمه انصاری روز احد حراست کردند و غیر
 روز خندق و عباد بن بشیر و سعد بن ابی قاص و ابی ایوب و بلال و روادی
 و چون این آیت نازل شد و الله یصلحکم من الناس موقوف داشتند که کسی
 نگاهبانی کند اسامی اهلیمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجانب پادشاهان
 روز کار عمر بن اُمیه را بسوی نجاشی فرستادند و نجاشی لقب کسی است که پادشاه
 حبشه باشد و نام وی اُصحیه بود و ترجمه اُصحیه بزبان عربی عطیه باشد پس بنام اُصحیه
 آنحضرت راضی الله علیه و سلم بر دو چشم خود و فرود آمد تخت و نشست برین بکر بن
 و اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال
 نهم پس آنحضرت صلعم غایبانه بروی نماز جنازه گزاردند و حوئیه کلبی را بسوی پادشاه
 روم و وی بر قتل نام داشت پس ثابت شد نزدیک می بدلائل نبوت آنحضرت صلی

نخستین
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بنی قریظه
 بنی قریظه

اسامی کنیزگان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم

در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بنی قریظه

فایده

صلی الله علیه وسلم قصد اسلام کرد و قوم وی با وی موافقت نکردند و ترسیدند
 اگر اسلام آورد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه بسوی
 کسری پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه آنحضرت را پس آنحضرت صلی
 علیه وسلم فرمودند خدایتعالی پاره پاره کند پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد
 و حاطب ابن ابی بلتعنه را بسوی مقوقس فرستاد و مقوقس لقب کسی است که مصر را
 در تصرف او باشد پس نزدیک آمد با سلیم و هدیه فرستاد و بخدمت آنحضرت صلی
 علیه وسلم باریه قطیفه شیرین استرسید که ذلّل نام داشت بقولی هزار دینار و بیست
 نیز و عمرو بن العاص را بسوی جعفر و عبد الله پسران جلدی پادشاهان عمان پس
 مسلمان شدند و مانع نیامدند عمر و را از آنکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا
 کند پس عمر و در میان ایشان می بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات
 یافتند و سلیمان بن عمرو را بسوی بودّه بن علی رئیس مامیه پس وی اگر ارم سلطنت
 کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته فرستاد که چه نیک چیزی است
 آنچه شما بسوی من بخواهید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مابعض تصرف
 در امر خلافت و هدیه پس آنحضرت صلعم قبول نفرمودند و بودّه مسلمان نشد
 شجاع ابن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه بلقاء که شهرست از شام پس
 نامه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت من بالشکر روانه آن جهت میثوم پادشاه روم
 ازین معنی منع کرد و مهاجر بن أمیه را بسوی حارث حمیری در یمن فرستاد و علاء
 بن الحضرمی را بسوی منذر بن سادی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابوسوی
 اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان
 ایشان بغیر قتال آسامی نویسندگان آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفاء
 اربعه و عامر ابن نفیره و عبد الله بن ازقره و ابی بن کعب ثابت بن قیس بن ثماله

در آن آن سرزمین
 که آن سرزمین را
 حضرت علی بن ابی طالب

آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و خالد بن سعید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شریح بن حبیب بن حسن

آسامی نجاشی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه زیادت غایت مخصوص بود

خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابو ذر و مقداد و سلمان و خذیفه و عبداللہ بن مسعود و

و بلال آسامی عشره مبشره خلفای اربعه و سعید بن ابی وقاص و زبیر بن العوام

و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبید الله و ابو عبیدہ بن الجراح و سعید بن ابی سلمی

و ابی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سپان ده راس بودند و اینجا اختلاف

هم هست سگب بر وی روز אחד سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست

راست که برنگ بدن بود و او را فریبی مناسب بهواری بدن بود آنحضرت صلی

علیه وسلم بر وی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت شدند و مژمخ و جان

آنکه خرمی بن ثابت در حق او گواهی داد و از آن اذیای مقوقس و خف بدیهه و کاف و غی

و طرب بدیهه فروه جذامی و خورد بدیهه تیمم داری ضریش و ملا و ح و سجه که او را از

تاجران یمن خرید کرده بودند و سبقت کردند بر آن سه بار پس دست رسانیدند

بر روی وی و گفتند ما انت الابرار و بحر اسب کاشاده گام و جلد در او گویند و از

استرسه راسی لذل اذیای مقوقس و وی اول استری است که در اسلام بر وی

سوار شدند و فضا قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و ائلیه بدیهه پادشاه ائله

و در سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در از گوش بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده

که از جنس گاو چینی در سر کار آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

بیست ناقه شیر دار بودند در غایه و آن موضعی است قریب مدینه و بدیهه فرستاد

بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعید بن عباده ناقه شیر دار را نمواشی می

دند و یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقه بود مقصودی نام که بر وی سحر کرده بودند

و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم الا مقصودی که

آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در حق او گواهی داد و از آن اذیای مقوقس و خف بدیهه و کاف و غی و طرب بدیهه فروه جذامی و خورد بدیهه تیمم داری ضریش و ملا و ح و سجه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند و سبقت کردند بر آن سه بار پس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند ما انت الابرار و بحر اسب کاشاده گام و جلد در او گویند و از استرسه راسی لذل اذیای مقوقس و وی اول استری است که در اسلام بر وی سوار شدند و فضا قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و ائلیه بدیهه پادشاه ائله و در سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در از گوش بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده که از جنس گاو چینی در سر کار آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بیست ناقه شیر دار بودند در غایه و آن موضعی است قریب مدینه و بدیهه فرستاد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعید بن عباده ناقه شیر دار را نمواشی می دند و یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقه بود مقصودی نام که بر وی سحر کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم الا مقصودی که

و خالد بن سعید و حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شریح بن حبیب بن حسن آسامی نجاشی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه زیادت غایت مخصوص بود خلفای اربعه و حمزه و جعفر و ابو ذر و مقداد و سلمان و خذیفه و عبداللہ بن مسعود و بلال آسامی عشره مبشره خلفای اربعه و سعید بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبید الله و ابو عبیدہ بن الجراح و سعید بن ابی سلمی و ابی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سپان ده راس بودند و اینجا اختلاف هم هست سگب بر وی روز אחד سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الا دست راست که برنگ بدن بود و او را فریبی مناسب بهواری بدن بود آنحضرت صلی علیه وسلم بر وی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت شدند و مژمخ و جان آنکه خرمی بن ثابت در حق او گواهی داد و از آن اذیای مقوقس و خف بدیهه و کاف و غی و طرب بدیهه فروه جذامی و خورد بدیهه تیمم داری ضریش و ملا و ح و سجه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند و سبقت کردند بر آن سه بار پس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند ما انت الابرار و بحر اسب کاشاده گام و جلد در او گویند و از استرسه راسی لذل اذیای مقوقس و وی اول استری است که در اسلام بر وی سوار شدند و فضا قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و ائلیه بدیهه پادشاه ائله و در سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در از گوش بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده که از جنس گاو چینی در سر کار آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بیست ناقه شیر دار بودند در غایه و آن موضعی است قریب مدینه و بدیهه فرستاد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعید بن عباده ناقه شیر دار را نمواشی می دند و یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقه بود مقصودی نام که بر وی سحر کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم الا مقصودی که

و در حق او گواهی داد و از آن اذیای مقوقس و خف بدیهه و کاف و غی و طرب بدیهه فروه جذامی و خورد بدیهه تیمم داری ضریش و ملا و ح و سجه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند و سبقت کردند بر آن سه بار پس دست رسانیدند بر روی وی و گفتند ما انت الابرار و بحر اسب کاشاده گام و جلد در او گویند و از استرسه راسی لذل اذیای مقوقس و وی اول استری است که در اسلام بر وی سوار شدند و فضا قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و ائلیه بدیهه پادشاه ائله و در سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در از گوش بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده که از جنس گاو چینی در سر کار آنحضرت بوده باشد و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بیست ناقه شیر دار بودند در غایه و آن موضعی است قریب مدینه و بدیهه فرستاد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعید بن عباده ناقه شیر دار را نمواشی می دند و یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناقه بود مقصودی نام که بر وی سحر کرده بودند و چون وحی نازل میشد هیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم الا مقصودی که

گویند غضباء و جده عار نیز نام وی است یکبار روزی با شتر اعرابی دو آینه دست
سبقت کرد و این معنی بر مسلمانان شاق آمد آنحضرت صلعم فرمودند لازم است بر شما
که هیچ چیز از امور دنیا غالب نیاید الا وقتی که او را مغلوب سازد و در سر کار آنحضرت
صدر اس از بزم بود و بزی بود که برای بشیر خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مخصوص مہیا کرده بودند و خردوسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نیم شمشیر بودند از آنجمله ذوالفقار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب دیدند گویا در طرف وی شمشیری افتاد
و تعبیر کردند که مسلمانان را بر زمینتی رو خواهد داد و آن صورت یزداد و تحقق شد
و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و تبار و حشمت از آنجمله شمشیر
مجدّم و رُبوب بود و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و غضب که سعد بن
عبّاده گردانیده بود و قضیب که دی اول شمشیری است که آنحضرت صلی الله علیه
سلم او را حایل کردند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار نیزه بودند نام یکی
شمشیر و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و تیم نیزه بود که بر شمشیر
رو بروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عیدین و چوبکی بود و سنج بقامت یکد زاع
نیم عصا که دی را عوجون می گفتند و عصای باریک که او را ممشوق می گفتند
و چهار کمان و یک ترکش و تیر سی که بروی صورت کرگس ساخته بودند و بخندست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برسم بدریه آمد آنحضرت صلعم و دست خود را بر روی
نهادند پس آنصورت معدوم شد آنش گفت رضی الله عنه نعل و قبضه شمشیر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از بیم بود و در میان نعل و قبضه چند حلقه سیم بود و قبضه چوبی است که نزدیک
قبض از بیم و چرخ آن سازند و نعل چیزی است که جانب باریک شمشیر از بیم و غیر آن سازند
و پیش آنحضرت و وزیره بودند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آوردند یکی

مع قینقاع و حاکم بن عمرو بن قریظ از یهود و بنی قریظ

سفید و دیگر فیه و زری بود که اورا ذات الفضول می گفتند پوشیدند آنرا در روز
 حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم زره حضرت داد و علیه السلام
 بود آنکه ایشان روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که
 ذو السبوع می گفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم کمر بندی بود از ابریم درو
 سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفید بود و چون آنحضرت دفا
 یافتند گذاشتند و جامه جبره و جبره نوعی است از چادر نامی بین و ازاری یا
 و دو جامه صحاری فیصی صحاری فیصی سخولی و جبهه نمیت و خمیصه یعنی چادر
 و گلبی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار دکانی رنگین بوسه پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم طری از چرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه و مسواک
 و مرقاض و مسواک و زرش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از چرم بود و خوشنمای
 پنبه لیفت خراب بود و قدیمی بود که سه موضع بصفایح بسم مضبوط ساخته بودند و پیاله
 از سنگ آوندی کلان از صفر که در وی خنار و سیم می ساختند آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم آنرا بر سر می نهادند و قتی که در سر اثر حرارت نمی یافتند و پیاله بود از
 آوندی بود مهبیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان و چانه بود که بوی صدقه
 فطری می بودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری بوزن سیم که نگین وی هم از وی
 بود بر آن کلمه محمد رسول الله گفته بودند و بقولی وی از آهن بود جای وصل کلمه
 با حلقه بسم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در موزه
 ساده بربته فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم گلبی بود سیاه و عمامه که او را سحاب می گفتند و پیش آنحضرت دو
 بودند برای نماز جمعه بخیر آن جامه که سائر ایام می پوشیدند و رمال بود که می
 آنرا بر روی بعد وضو از حلقه معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن است و او

در میان سبب است که در این جامه از آن رنگ کرده بودند

در میان سبب است که در این جامه از آن رنگ کرده بودند

وادبزرگترین معجزه ماست پیچ بشری مثل یک سوره ازان نتواند آورد و خبر داد ازان
 اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و از آنجمله شوق صدر است که در زمان خروالی
 ملائکه سینه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شگافتند و بایمان علم بر پا خفتند و از آنجمله
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند قوم را از قصه اترار و رفتن بیت
 المقدس پس کفار تکذیب کردند و بعضی علامات بیت المقدس که آنحضرت
 آنها را مایل نظر موده بودند پرسیدند پس خدا تعالی بیت المقدس را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منکشف ساخت تا هر چه آن قوم می پرسیدند آنحضرت صلعم
 بواقع بیان میفرمودند و از آنجمله شگافتن شدن ماه است و از آنجمله آنست که
 قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بکشند چون آنحضرت صلعم
 برآمدند این جماعه نظر بر زمین افکندند و از قاتل ایشان بر سینه های ایشان افتاد
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش آمدند و بر سر ایشان استادند و یک
 خاک گرفتند و فرمودند که شایسته آلوده و در روی ایشان انداختند پس رسید
 چیزی ازان سنگریزه ها یکی از ایشان مگر که گشته شد روز بعد و از آنجمله آنست
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز حنین انداختند یک مشت خاک در روی شما
 پس خدا تعالی آنجاعه را نیز تبت داد و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در غار پنهان شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار است
 و ازان جمله آنست که چون سراقه بن مالک تعاقب آنحضرت کرد و وقت بجز
 غرق شدند قوا هم اسب او در زمین سخت و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم دست خود را ساندند به پشت بزغاله که هنوز زبوی نرسیده بود پس از
 آن بزغاله و همچنین بز ام بعد شیر داد و حال آنکه شیره بود و از آنجمله آنست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم دعا کردند برای عمر رضی الله عنه که خدا تعالی سبب ایشان

از عزت و بزرگی همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند برای علی کرم الله
 وجهه که خدا تعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب و دهن خود در چشم
 ایشان افکندند ^{یعنی از چشم ایشان} و از آنجمله آنست که چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد
 و بیچگاه بعد از آن در چشم ایشان را عارض نگشت و از آنجمله آنست که چشم
 قتاده بن النعمان رخم رسید و آب شده بر خساره سیلان کرد پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین چشمان او
 و با جمال ترین آنها شد و از آنجمله آنست که دعا کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 برای عبد الله بن عباس که خدا تعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت
 کند پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند برکت در خرمای جابر
 و وی بغایت قلیل بود پس جابر از آن حق عمره ادا ساخت و سیزده و سق با
 ماند و از آنجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس از آن
 از همه پیشتر میرفت و از آنجمله آنست که دعا کردند برای آنس رفی بطل عمر و کثرت
 مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که استسقا نمودند پس
 یک هفته باران می آمد بعد از آن دعا دفع باران کردند پس منقطع شد بحال آن
 در آن حال از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کردند بر عتبه بن ابی اسحاق
 بهلاک پس او را شکر گشت در زود راه از توابع شام و از آنجمله آنست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اعرابی را دعوت فرمودند باسلام گفت بیچ کواه هست بر آنجبه
 می گویند فرمودند آری این درخت گواهی داد و بعد از آن درخت را طلبیدند پس
 بیش آمدند و گواهی خواستند گواهی داد سه نوبت بعد از آن بجای خویش رجوع کرد
 و از آنجمله آنست که امر کردند در درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد از آن منفر
 شدند و از آنجمله آنست که امر کردند آنس را که برود بسوی درختی چند از خرمایا و گوید

و از آنجمله آنست که
 دعا کردند برای شتر جابر
 که در عقب همه رفتی

و بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید شما را که فراموش آید پیش آن
پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند آنس را که ایشان را بگوید که بجای
خویش بروند پس بجای خویش رفتند و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجواب رفتند پس درختی زمین را کافه کافه نزد یک آنحضرت صلعم آمد و پیش
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد چون آنحضرت صلعم بپایار شدند اصحاب قصه
را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختی است که اذن خواست از پروردگار خود
که سلام کند بر من پس خدا تعالی او را اذن داد و از آنجمله آنست که سلام کرد و بر آن
حضرت صلی الله علیه و سلم سنگ درخت در آن شبها که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و سلم مبعوث شدند که **السلام علیک یا رسول الله** و از آنجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در کعبه بر من سلام می کرد
پیش از آنکه مبعوث شوم و از آنجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
منبر ساخته شد ستونی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند
نامه و فریاد کرد و از آن جمله آنست که تسبیح گفتند سنگریزه در دست آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و همچنین طعام تسبیح گفت و از آنجمله آنست که کافران برای آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در گوشت بز زهر مختلط کردند پس خبر کردند آن حضرت صلی الله علیه و سلم
و سلم را آن بز که در وی زهر است و از آنجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
علیه السلام شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند و از آن
جمله آنست که ماده آهو بخدست آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و سلم وی از قید خلاص کنند تا شیر دهد و بچه خود را و بعد از آن باز آید پس آنحضرت
صلعم او را خلاص ساختند و او بشهادتین تلفظ کرد و از آنجمله آنست که خبر کردند
بذر که فلان کافر اینجا کاشته خواهد شد و فلان آنجا پس تجاوزه نکرد و بچسب از ایشان

اذان محل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او تعیین فرموده بودند و از آنجمله آنست
 که خبر دادند بآنکه جماعه از امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دریا غرق خواهند کرد
 و ام حرام از ایشان است پس همچنان واقع شد و از آن جمله آنست که خبر دادند
 که عثمان را رضی الله عنه بلای شدید پیش خواهد آمد پس این صورت واقع شد
 در همان بلا مقتول شدند و از آن جمله آنست که انصار را فرمودند که شمار ایشان
 بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح خواهند داد پس این صورت در زمان معاویه
 رضی الله عنه واقع شد و از آنجمله آنست که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند
 این فرزند من بدست و نزد یک است که خدا تعالی صلح افکند لیبی و یزید
 دو گروه بزرگ از مسلمانان پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که آنحضرت
 صلعم خبر دادند قبل از شوعب بنی کذاب شبی گشته شد و بآنکه گشته او
 کیست و وی در صحنه بود که شهری است برین و از آنجمله آنست که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم فرمودند ثابت بن قیس را بعینش محمده آویفتل شهید از گاه
 کند در حالی گسوده باشد و کشته شود در حالی که شهید باشد پس شهید شد روز
 و از آن جمله آنست که مرتد شد مردی دیوست بمشرکان پس خبر رسید آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که او ببرد فرمودند که زمین او را قبول نخواهم کرد پس بر بار کرد
 میکردند زمین او را ببردن می انداخت و از آنجمله آنست که شخصی بدست چپ
 طعام بخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند بدست راست بخور او بیانه کرد
 که نمی توانم که بدست راست خورم فرمودند تو انائی مباد و ترا پس بعد از آن توانا
 که بدست راست بردار و بسوی مان خود و از آنجمله آنست که داخل شدند در فتح
 مکه در مسجد الحرام و بنان حوالی کعبه متعلق بودند بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بچوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک میفرمودند جاء الحق و زهق الباطل و

و آن بتان می افشاند و از آنجمله است قصه مازن بن عمرو بن حصو بنه و حاصل قصه آنست
 که وی از جوف صنی این کلمات بشنید یا مازن استمع تسبیح ظهر خیر و یطمن
 بعث نبی من مضر * چنین است الا کبر * فدع تخنا من حجر * تسلم من حجر
 سقر * و بار دیگر این کلمات شنید اقبل الی و اقبل * تسبیح مالا یجمل * و
 نبی مرسل * یوحی منزل * قاین بر کی قیدل * من حجر یار تسبیح * و خود
 با محمد صلوات الله علیه و آله ایمنی او را بر اسلام آورد و از آنجمله است قصه سواد بن قارب
 و حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن وی را از حواش
 مستقبله خبر میدادند حتی وی سه شبی را از غیبت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و آنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه و آله می باید کرد خبر داد بموجب این خبر
 مسلمان شد و از آنجمله آنست که گواهی داد و سوگند بر بیعت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و از آن جمله است که آنحضرت خورایندند بر آنکس از یک صاع جو در غزوه خندق
 پس همه میرشدند و طعام زیاده بود و از حال اول و از آنجمله آنست که توشه لشکر با خرد
 پس آنحضرت صلی الله علیه و آله جمع فرمودند بقایای توشه و دعای برکت کردند
 بعد از آن قسمت کردند آنرا در میان همه لشکر پس کفایت کرد همه و از آنجمله آنست که
 آورد ابوهریره رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله یک مشت خرما و گفت یا رسول
 خدا کن برای من درین خرما برکت پس عاگردند ابوهریره گفت آنرا در شایع
 کردم و هر چندی آوردم تمام نمیشد چندین و شش دراهم خدا صرف کردم و همیشه از
 میخوردم و میخورانیدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد آنگاه برکت مفقود گشت
 و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله دعوت کردند اهل صفه را برای
 پیاله لایق ابوهریره رضی الله عنه گفت که پیش می آمدم و متعروض میشدم تا حاضر
 خوانند تا آنکه برخاستند قوم و نبود در پیاله مگر آنکه می رکنند پای من آنحضرت صلی الله علیه و آله

آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود نهادند و فرمودند بخور برکت
 نام خدا گفت ابوهریره قسم بخور که منخوردم از آن تا آنکه پشردم و از آنجمله آن است که
 جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آشامیدند
 و وضو کردند و ایشان هزار و چهارصد کس بودند و از آنجمله آنست که آوردند بخدمت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله که در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند
 که انگشتان خود را در آن پیاله بزنند وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 چهار انگشت در آن نهادند و فرمودند یاران بیایند پس همه وضو کردند و ایشان
 میان هفتاد و هشتاد بودند و آنان جمله آنست که در غزوه تبوک وارد شدند
 بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند و شکر تشنه بود پس شکایت کردند بخدمت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را در آن
 آب بخلانید پس جوش زد آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان شش هزار کس بودند
 و از آن جمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آب
 چاه ایشان شورست پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جماعه از اصحاب تا آنکه
 ایستادند بر چاه ایشان و آب بن خود انداختند در آن چاه پس جاری شد آب
 شیرین هر چند آب می کشیدند قطع نمیشد و از آنجمله آنست که آوردن زنی بخدمت آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم کودک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر روی
 پس هموار گشت موی سر او و در شد بیماری او و اهل کیمامه آنرا شنیدند پس آورد
 زنی از اهل آنجا کودک خود را نزد یک مسکله گذاشت و او دست رسانید بر او پس
 کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از آنجمله آنست که بشکست بر روی
 شمشیر عکاشه پس عطا کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم پنج میمه پس گشت آن پنج میمه
 و ماند نزد یک و از آنجمله آنست که در خندق پشته پیش آمد که هر چند کفندی زدند درو

در وی اثر نمی کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست خودش زدن بکشتن مثل
 که از هم پاشید و از آنجمله آنست که دست بر آینه بپای ابی رافع که شکسته بود
 درست شد گویا هیچگاه بیماری نداشت و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از آن زیاد تر اند که کتابی احاطه آن کند یا دفتری جمع نماید و قات یافتند آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه شصت و سه سال رسیده بودند و غیر این نیز روا
 کرده اند روز دوشنبه و قتی که گرم شد چاشت بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول بیا
 ماند چهارده روز و مدفون شدند شب چهارشنبه و چون نزدیک شد موت
 بود نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله آب پس داخل میکردند در وی و
 خود را مسح میکردند بوسی روی خود را و میفرمودند اللهم اعننی علی اسکرات الموت
 خداوندای که مرا بر مشقتها مرگ چون مقبوض شد حاضران آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم را بجا در حجره پوشیدند و بقولی فرشتگان این جا در آنجا
 بودند و در آن وقت بعضی اصحاب از فرط بی طاقتی انکار موت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم کردند و این از عمرضا منقول است و عثمان رضی الله تعالی عنه
 گفت شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت متوکل
 و ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنهما نبود بعد از آن مردمان از دروازه حجره شنیدند که
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم غسل نهید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 طاهر و مطهر اند بعد از آن آواز دیگری شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که گویند
 حرف اول شیطان بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین
 کلمات **إِنَّ فِي اللَّهِ عِزًّا وَمِنْ كُلِّ مِصْبِيَّةٍ وَخَلْفًا مِنْ كُلِّ كَأَكٍ وَدَرَكًا مِنْ**
كُلِّ فَايَةٍ فَإِنَّهُ فَتَقُوهُ أَوَّالِيَهُ فَارْجِعُوا فَإِنَّ الْمَصَابِتَ مِنْ حَرَمِ الثَّوَابِ
 معنیش آنکه نزدیک خدا ایتعالی دلاست از هر مصیبت و عوضیست از هر مرید

در روز شنبه
 در روز شنبه

